

تیم ترجمه و ادیت آئویی سکای تقدیم میکند.

Uploader:

Lian

Translator:

Ciel

Editor:

Sariay & Sherry

Director:

Lian

Indulging a crazy beauty

A
o
i
S
e
k
a
i



قسمت ۲۰




آه...
هنگام
هه

یا بریم.

PULLS

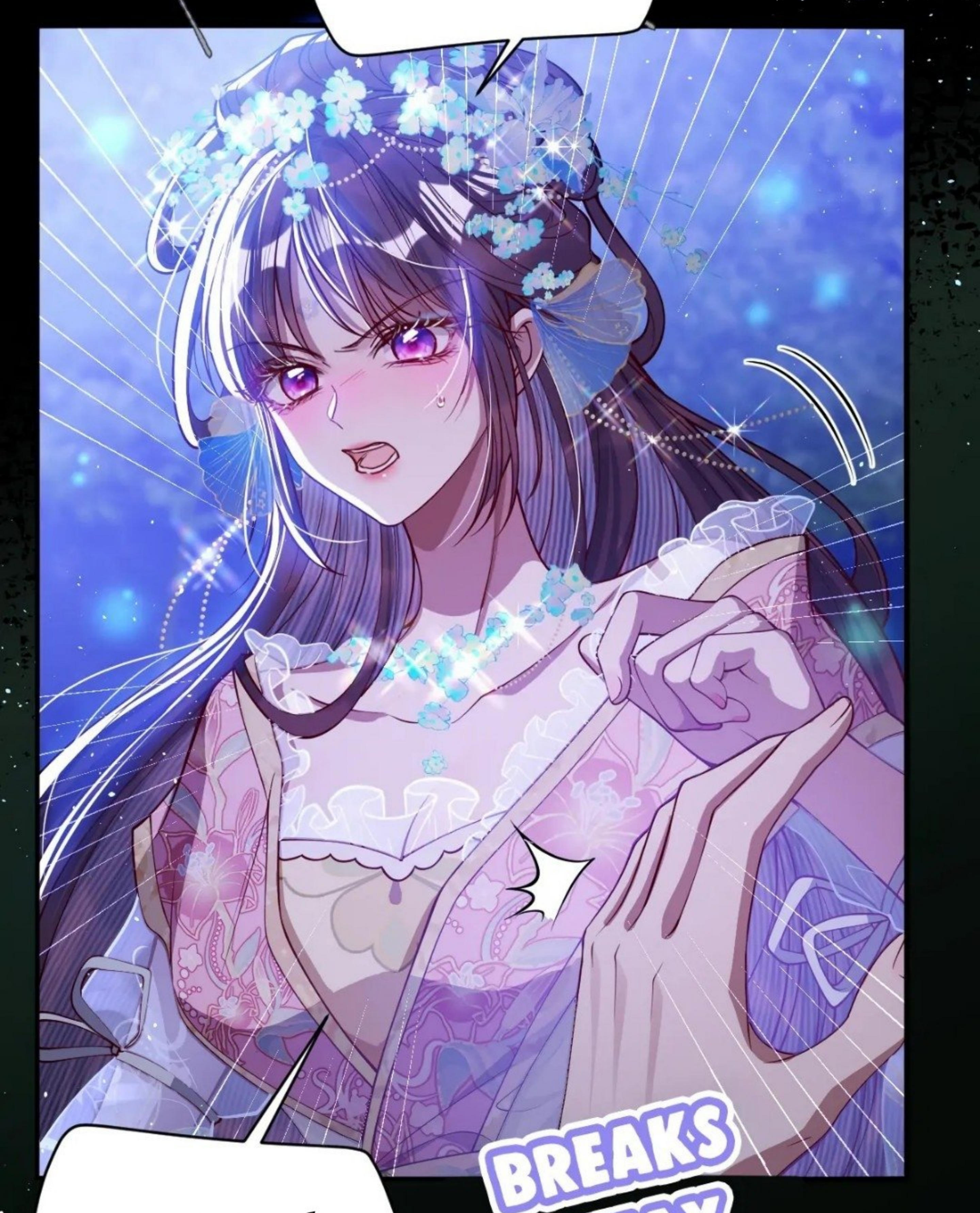




اون
گفت تو...
دیوونه شی.

این
همون مردیه که
انقدر ذوق داشتی
باهاش ازدواج
کنی؟

کی
دلش میخواد با اون خوک
ازدواج کنه؟!!



اگر دستور امپراتور
نبود، صد سال سیاه هم
باهاش ازدواج
نمی کردم!

**BREAKS
AWAY**



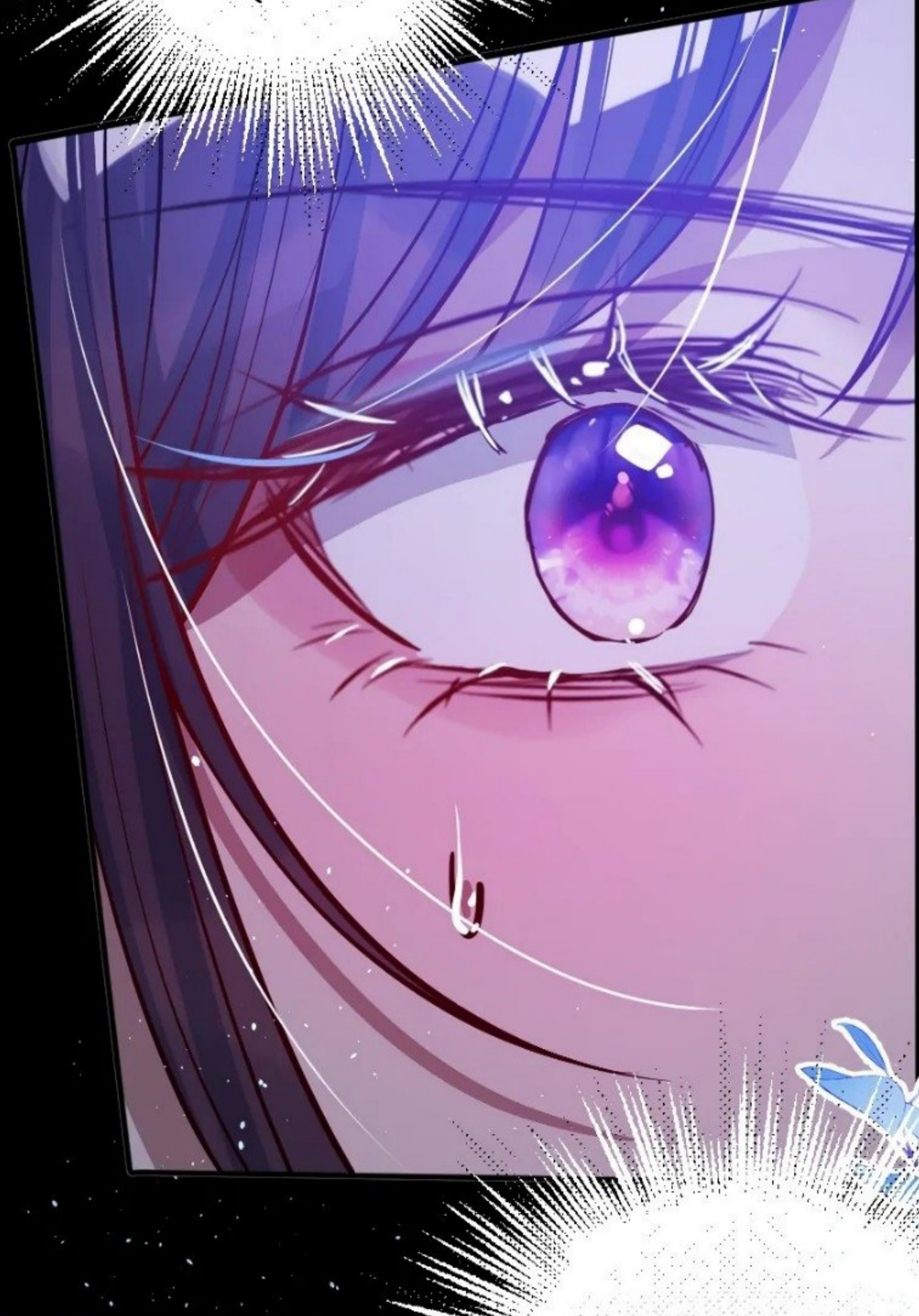
GRABS

یعنی
داری می گی،

مجبورت کردن
پا به ازدواجی بدی که
خودت نمیخواستی؟
ها؟



لعنت پهنش،
کنترل رو از دست
دادم،



و احساسات
واقعیم رو نشون دادم،

اشکال نداره،
باز هم یه جورایی ضعیف
و آسیب پذیر به نظر
میام...


واقعا
فکر کردی انتخابی
داشتم؟



من
رو داشتم!



و اون
موقعی که بهت
نیاز داشتم کجا
بودی؟




راست
می‌گه، من کجا
بودم؟



به عنوان
دختر خاندان پای، تعجبی
نداره که نمی‌تونست برای
آینده‌اش تصمیمی
بگیره.

توی کاخ،
بعد از اینکه باهم خوابیدیم،
پای من گیره‌مو پیشمی من رو انداخت دور
و فقط دلش می‌خواست پا رو بشی
حرف بزنه.

من هم
از شدت عصبانیت،
به مرزهای غریبی
رفتم.



فکر می‌کردم
شاهزاده نهم رو انتخاب کرده...
چون می‌خواد ملکه
بشه.

به خاطر
اینکه به آرزوش
پرسه، کل زندگی
قبلیم رو،

صرف حمایت
از شاهزاده نهم کردم
تا بتونه تاج و تخت رو به
دست پیاره.

اما، حالا
فهمیدم ازدواج با
اون مرتیکه اصلا انتخاب
خودش نبوده...

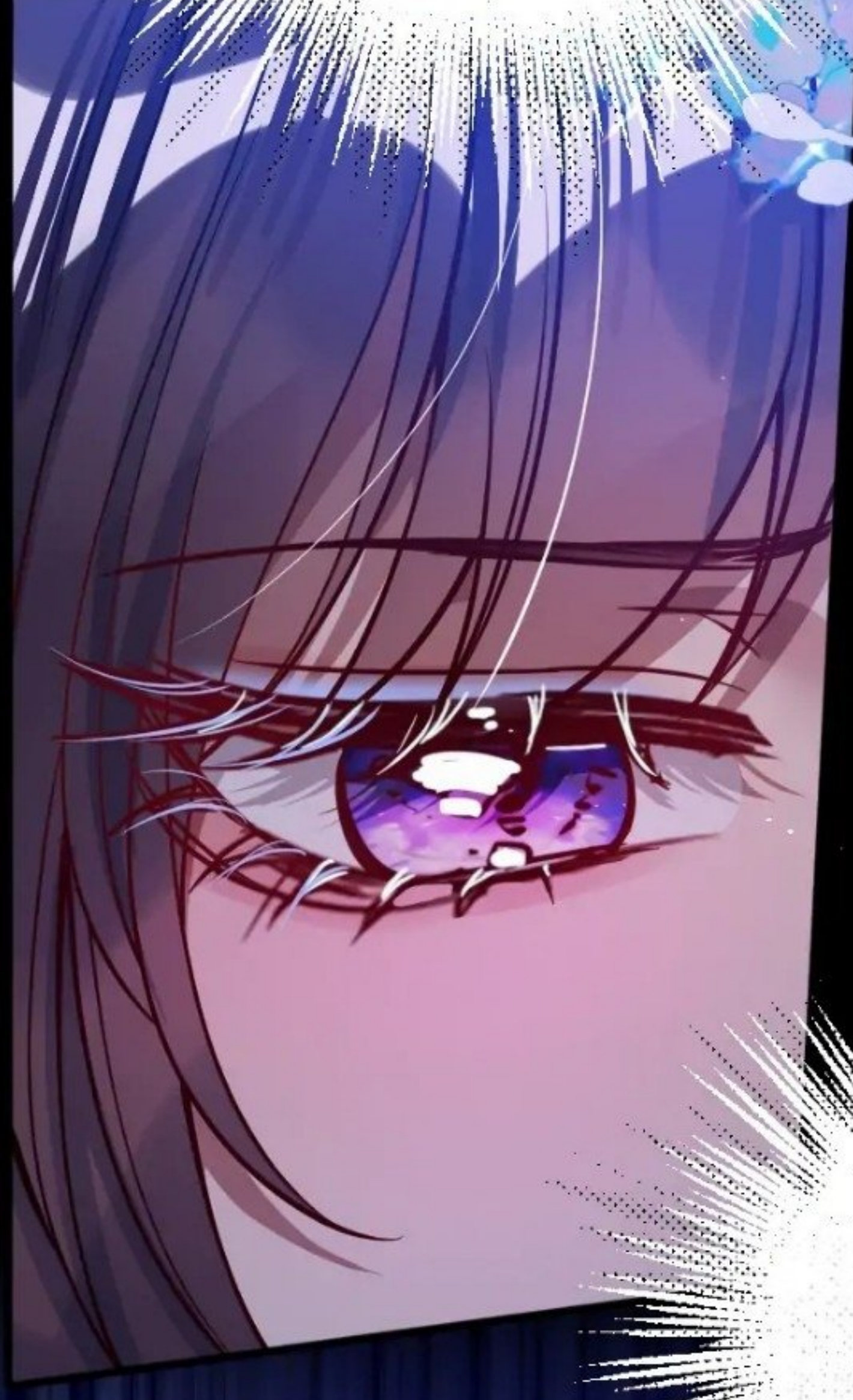


من...
تمام این مدت...
داشتم چه غلطی
می کردم؟



ژو رونگ
پشیمون به نظر
می رسه...

ولی چرا؟



همه می دونن
شاهزاده نهم چه چور
آدمیه، همه می دونن من
چقدر از این ازدواج
ناراضی ام.

با این حال،
هیچکس اهمیت نداده، حتی
پدر و مادرم...

.....

اما...
ژو رونگ اهمیت
میده.

معذرت
می‌خوام.

ژو رونگ
خودش رو برای اینکه
نتونسته مانع این ازدواج بشه،
مقصر می‌دونه.

درسته...
فقط اگر واقعاً دوستم
داشته باشه و برای من
ارزش قائل باشه.



قلبش
به خاطر من په درد
میاد.

اون تنها
کسیه که من رو
همون چوری که هستم،
می‌پینه.



همه
چیزم رو بهت
می‌دم،



EMBRACES

با
من باش.



هر
چیزی که
بخوای،

همه‌ش
رو به پات
می‌ریزم.

هر روزی
که بدون کنترل قدرت
ارتشی خاندان ژو می گذروئیم،
مثل راه رفتن روی
طناب.

اما،
احساسات ژو رونگ
به من واقعیه.

یعنی قلبش
می تونه تبدیل به
تیغهای پشه که تحت
فرمان منه؟

حداقل الان...
برای یه لحظه هم که
شده.

دلم نمی خواد
به چنین مسائل سنگینی
فکر کنم.

فقط
برای یه لحظه...



از این لذت نمی‌بری؟

بهش فکر کن، می‌خواهی با من باشی؟



.....

اگر حرف نزنم، سکوت رو به نشونه بله در نظر می‌گیرم.



منتظر چی هستی؟

واقعا فکر کردی بی‌خیالت می‌شم؟



زنگوله‌ای
که بهم هدیه دادی
رو،

هرجوری
شده بهت بر
می‌گردونم.

برای اینکه
بقیه به چیزی مشکوک
نشن، باید با فاصله
برگردیم.

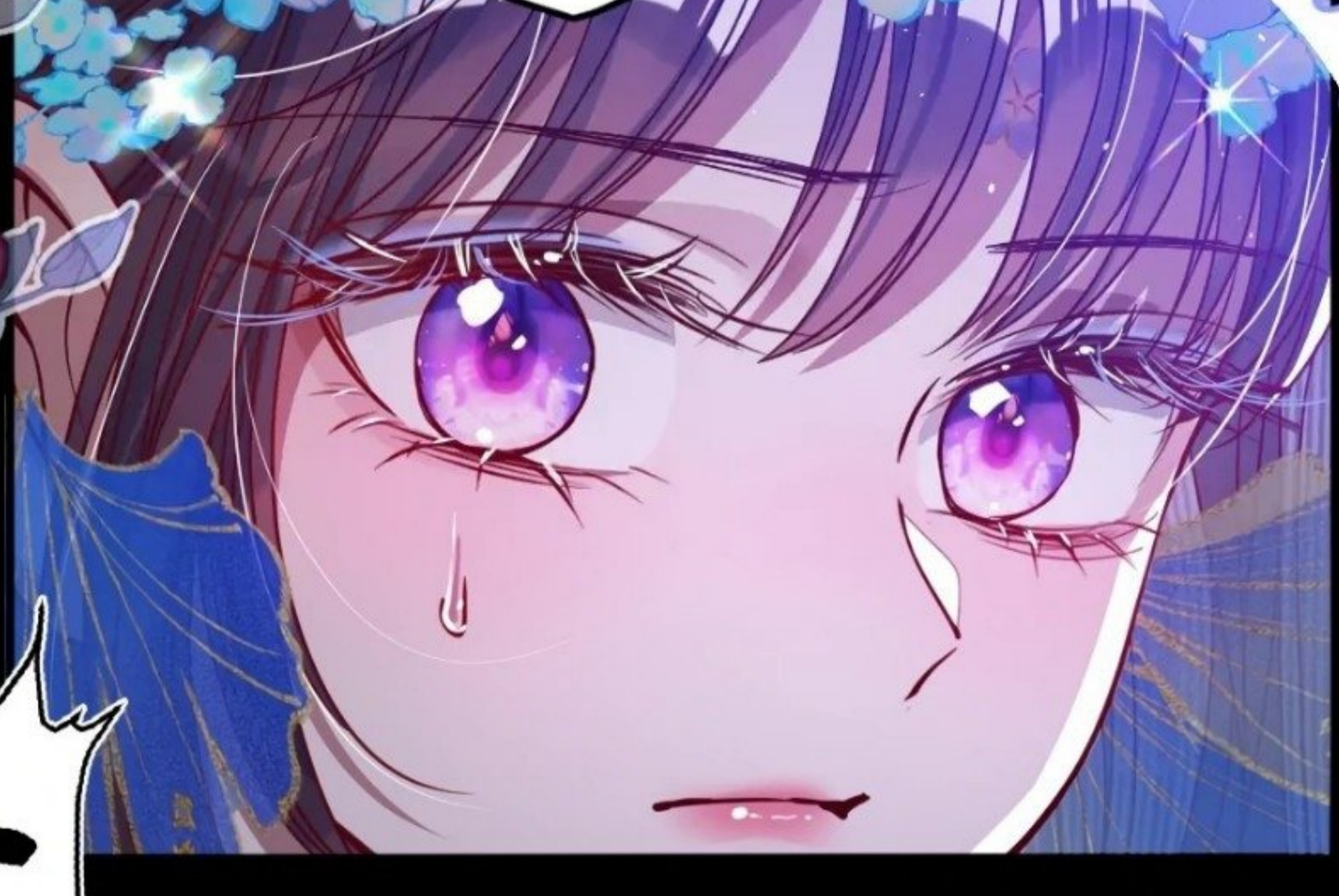
Fw0000
Fw0000



!!!

RUNNING

ژنداره!



BACKS UP



شاهدخت جوان؟



شاهدخت؟



چرا از
ضیافت فرار کرده تا
دنپال ژو روئنگ
بگرده؟

... من ...
خیلی بهتون علاقه
دارم.


بخاطر
همین ... دنبالتون
کردم ...




متاسفانه،
شاهدخت جوان،



مهرنگار




قلب
من ... و همه
چیزم به شخص
دیگه‌ای تعلق
داره.



به من
نگاه می‌کنه؟



گو شیان
همین الان اعتراف
کرد که بهش علاقه
داره...



چرا موقع
رد کردنش به من خیره
می‌شه؟



ادامه دارد...

سلام

این فایل که هم اکنون خوندید،
توسط تیم بزرگ تلگرامی

Aoisekai

ترجمه و ادیت شده و برای شما
و بقیه افرادی که به مانهوا
خوندن علاقه دارن آماده
شده.

تیم آئویی سکای فقط و
فقط در تلگرام فعالیت میکند.

اگه این فایل توی رویکا، سروش،
ایتا، اینستا و بقیه پیام رسان های داخلی و
خارجی گذاشته شده و دارید میخونید،
بدونید بدون اجازه ی تیم ما گذاشته شده
و این کار دزدی محسوب میشود و به
هیچ عنوان ما راضی نیستیم.
فقط و فقط ما رو از طریق کانال تلگرامی
زیر دنبال کنید و مارو حمایت کنید:



[HTTPS://T.ME/AOISEKAI](https://t.me/AOISEKAI)